

شعر و زندگی

بازتاب آداب و رسوم و سنت در ادب فارسی

هر این مکان، پا اسلام را به خود برد
از سنتها، که پیغمبر رسماً و
شروعی برداشت، به ترتیب آن ها را پس
می‌خون ایضاً این سنت را دهد و بگیر
آن است که کتف ستر و لباس
رهاگشی خود را، از طریق مخصوص
لایه‌ان را پنهان شو و راه کلی را
روشنی قدم می‌سازد، سخنچن بدهد
از پیغمبر و سنتان ایشان
می‌خواهد ساختن آنچه‌تر نیست
سخن اینچه‌تر را خوش بخواه
که سخنچان خوش ایشان را باشد و خوبی
می‌خون ایشان که ناگفته‌اند شمر
شاملان ایشان مثلاً این سنت

پر طاووس، شمشیر ایشان
و پر طاووس، شعر و زندگی

شعله‌انه قیامت
کلیه‌انه ایشان ایشان
و پر طاووس، شعر و زندگی

به دست همت از خاطر برانم غم که سلطانان
مگس رانها کنند از پر طاووسان بستانی

(همان، ص ۴۲۶)

عابد را دید که از هیئت نخستین
بگردیده و سرخ و سپید و فربه شده و بر
بالش دیبا تکیه زده و غلام پری پیکر با
مروحه‌ی (بادبزن) طاووسی بالای سر
ایستاده.

(گلستان، باب دوم، حکایت ۳۳)

سنت دیگر گذاشتن پر طاووس برای
نشانه در قرآن کریم است، چنان که در نقل
از مشنوی بیان شد. اینک نمونه‌های دیگر:
شاهد آن جا که رود عزت و حرمت بیند
ور برانند به قهرش پدر و مادر خویش
پر طاووس در اوراق مصاحف دیدم طالعات
گفتم این منزلت از قدر تو من بیشم بیش
گفت خاموش که هر کاو که جمالی دارد
هر کجا پای نهد دست ندارندش پیش

(همان، باب سوم، حکایت ۲۸)

خود مدیحت را به گفت او کجا باشد نیاز
مصحف مجد از پر طاووس کی گرد بها؟
(دیوان خاقانی، ص ۲۲)

بی جهت نیست که نکته سنجان و
سخن پروران، دشمن طاووس را پر وی
دانسته‌اند؛ چنان که در نقل از مشنوی بیان
گردید. سعد الدین کافی بخاری نیز گفته
است:

طاووس را بدیدم می‌کند پر خویش
گفتم ممکن که پر تو بازیب و بافر است

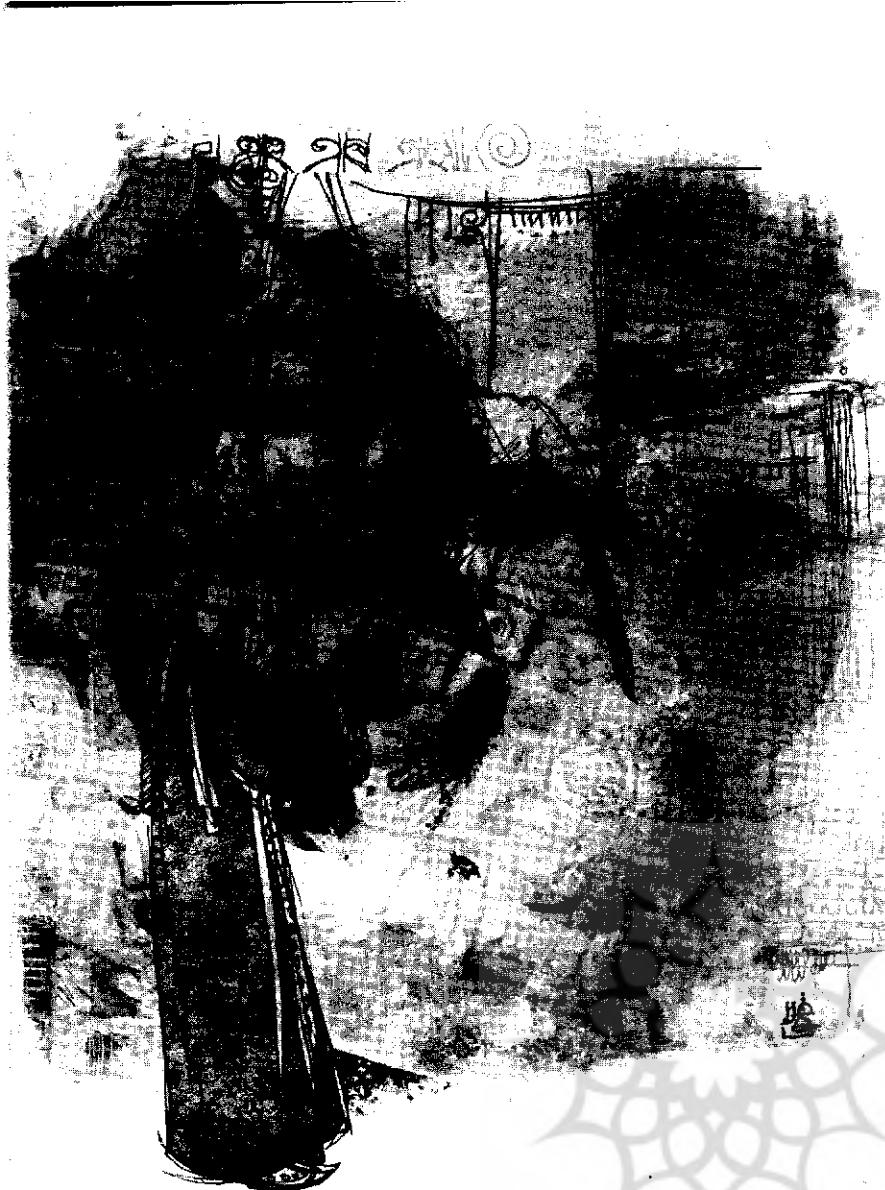
اشارة
نگارنده در این نوشتار برآن است که
اندکی ازبی کران سنت‌های ایرانی و اسلامی
را ارائه دهد.

۱. ساختن بادبزن از پر طاووس
یکی از سنت‌های ساختن بادبزن
مگس ران از پر طاووس بوده است؛ هم
به سبب زیبای آن و هم به سبب پهنا و شکل
عربی آن:

پر خود می‌کند طاووسی به دشت
یک حکیم رفه بود آن جا به گشت
گفت طاووسا، چین پر سنتی
می دریغ از بین چون برمی کنی؟
خود دلت چون می‌دهد تا این حلول
برکنی اندازی اش اندر و حل؟
هر پرت را از عزیزی و پسند
حافظان در طی مصحف می‌نهند
بهر تحریک هوای سودمند

از پر تو بادبزن می‌کنند
ای چه ناشکری و چه بی‌باکی است?
تو نمی‌دانی که نقاشش کی است؟
یا همی‌دانی و نازی می‌کنی؟
قادصاً قلع طرازی می‌کنی؟
ای بسانازا که گردد آن گناه
افگند مر بنته را از چشم شاه

(مثنی معنوی، دفتر پنجم، ص ۲۶)
بادیه با غ بهشت و پر سر خوان‌های حاج
پر طاووس بهشتی را مگس ران دیده‌اند
(دیوان خاقانی، ص ۹۱)



بگریست زارزار و مرا گفت ای حکیم،
اگه نه ای که دشمن جان من این پر است
ای خواجه، پر و بال تو می دان که زر توست
زیرا که شخص پاک تو طاووس دیگر است

۲. شستن لوح

نگارش در قدیم بر روی پوست
جانوران و یا بر لوح انجام می شده است.
از این رونویسندگان غلط های خود را
می شسته اند. به بیان دیگر شستن، پاک کن
خطاهای دست آنان بوده است. و شستن
غلط در متون فارسی بازتاب گشته ای
یافته است. حافظ گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مائی
که علم عشق در دفتر نباشد

هم چنین ابوالحسن علی بن عثمان
الجلابی الهجویری در اثر گران سنگ
خوبیش، کشف الصحیح (ص ۸) آن گاه
که از حرامیان سخن داد سخن می دهد،
گوید: «پیش از این کتب ساختم اندرین
معنی، جمله ضایع شد و مدعايان کاذب
بعضی سخن از آن مر صید خلق را
برچیدند و دیگر را بشستند و نایابدار
کردند.»

شیخ اجل سعدی نیز در مقدمه‌ی
گلستان آورده است: «بعد از تأمل این
معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن
عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم
و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد
پریشان نگویم.»

مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز در
موارد بسیار به این نکته اشاره کرده است؛
از جمله:

خواب مرا بسته‌ای، نقش مرا بشسته‌ای
وز همام گسته‌ای، بی تو به سر نمی شود
(دیوان شمس، غزل ۵۵۳)

بیست و نه حرف است بر لوح وجود
حرف هاشتم و اندر ابجدیم

(دیوان، غزل ۱۶۶۹)

شد عطارد مست و اشکسته قلم

لوح شست از هوّز و ابجد بلى

(همان، غزل ۲۹۰۹)

۳. سوزاندن عود و شکر در مجمر
شی دیگر که در گذشته رایج بوده و
در نظم و نثر فارسی بازتاب یافته، سوزاندن
عود و شکر با هم در مجمر (آتشدان) بوده
است.

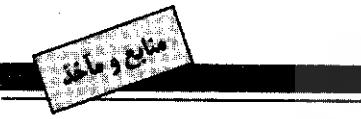
مولانا جلال الدین محمد بلخی در دفتر
چهارم مثنوی (ص ۲۹۳)، در بیان آن دیگر
که به بروی گند و ناخوش آن پیشه خوی گرفته
بود و در هنگام گذر از بازار عطاران از بروی
عطر بیهود شد و عطاران به خیال این که
می توانند اورابا بوهای خوش به هوش
اورند؛ به سنت سوزاندن عود و شکر اشاره
فرموده است:

آن یکی کف بر دل او می برازد
وز گلاب آن دیگری بر وی فشاند
او نمی دانست کاندر مرتعه
از گلاب آمد و را این واقعه
آن یکی دستش همی مالید و سر
وان دگر که همی آورد تر
آن بخور عود و شکر زد به هم
وان دگر از پوشش می کرد کم
خاقانی هم در مواردی به این سنت
اشاره کرده است:

ماه نوچون حلقة ابریشم و شب موی چنگ
موی و ابریشم به هم چون عود و شکر ساختند
(دیوان خاقانی، ص ۱۱۲)
پیش صدر مصطفی بین هم بلال و هم صهیب
این چو عود، آن چون شکر در عود سوزان آمده
(همان، ص ۳۷۴)

مولانا هم، در دفتر پنجم مشنوی (ص ۹۱)، به این سنت اشاره کرده است:

طوطی در آینه می بیند او عکس خود را پیش او آورده رو در پس آینه آن استنا نهان حرف می گوید ادب خوش زبان طوطیک پنداشته کاین گفت پست گفتن طوطی ست کاندر آینه است پس ز جنس خویش آموزد سخن بی خبر از مک آن گرگ کهن از پس آینه می آموزدش ورنه تاموزد جز از جنس خودش



۱. اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار فارسی، تهران انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
۲. بلخی، جلال الدین محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی مطابق نسخه تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات بدیع، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۳. ———، فیه مافیه به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۹.
۴. ———، مشنوی معنوی، به تصحیح رینولدالن نیکلسون، تهران، انتشارات نوس، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۵. حافظ، محمد، دیوان به تصحیح بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۶. حللاح، حسین بن متصور، دیوان، تهران، انتشارات سانی، چاپ هفتم، ۱۳۸۰.
۷. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
۸. خراطی، محمد، شرح گلستان، تهران جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۶۶.
۹. رودکی، ابو عبدالله، دیوان براساس نفیسی وی، برگیسکی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۱۰. سنگری، محمدرضا و دیگران پیش‌دانشگاهی، چاپ ۱۳۷۸.
۱۱. هجویری، ابوالحسن، کشف المحتجوب، تصحیح ضمیر، مقدمه‌ی دکتر قاسم انصاری، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

گرچه اندر خانقاها های هومت کو جوان مردی که صهبا در کدوست این سنت بیش از دیگران در غزلیات والای شمس بازنتاب داشته است:

گر بحر می بریزی، ما سیر و پر نگردیم زیرا نگون نهادی، در سر کدوی ما را (دیوان شمس، غزل ۱۹۳)

چو کدو پاک بشوید، ز کدو باده بروید که سرو سینه‌ی پاکان، می از آثار تو دارد (عمان، غزل ۷۵۸)

بوی می لعل بشارت دهد
کز بی من جام و کدو می رسد (عمان، غزل ۹۹۷)

راست بگو به جان تو، این دل و جانم آن تو
ای دل هم چو شیشه‌ام، خون می ات کدو کدو (عمان، غزل ۲۱۵۴)

۵. سخن آموزی به طوطی در پس آینه یکی از سنت ها سخن آموزی به طوطی بوده است. بدین گونه که آینه‌ای را در برابر طوطی می گذاشته اند تا طوطی تصویر خود را در آینه بیند و آن گاه استاد سخن آموز در پس آینه نزدیک بنای سخن گفتن می نهاده و طوطی تصویر می کرده است که تصویر اوست که در آینه سخن می گوید و به این خیال با هم جنس خود سخن می گفته است. خاقانی گوید:

طوطی هر آن سخن که بگویی ز برکند هرگه که شکل خویش بینند در آینه من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است لاجرم معلمور ارج خویشن می نگرم هرچه عقلم از پس آینه تلقین می کند من همان معنی به صورت بر زبان می آورم (عمان، ص ۲۴۸)

حافظ گوید:

در پس آینه طوطی صفتمن داشته اند آن چه استاد ازل گفت بگویی می گوییم (دیوان، غزل ۳۸۰)

عطار نیشابوری نیز گوید:
عود و شکر چگونه بازند وقت سوز
ایشان در این طریق چو عود و شکر زیند

۴. ساختن جام و قدح شراب از کدو
در گذشته جام و قدح شراب را از کدو می ساخته اند، گویا بیش تر در برابر جام و قدح زرین و مرصعی که در میان افسار مرغه رواج داشته است. رودکی می گوید:
کعل می راز درج خم برکش
در کدو نیمه کن به نزد من آر (دیوان رودکی، ص ۸۸)

مولانا جلال الدین محمد بلخی آن گاه که از زبان قیس بن عامر (مجنون) سخن می گوید (فیه مافیه، ص ۷۲)، می فرماید: «لیلی به دست من هم چون جامی است؛ من از آن جام شراب می نوشم؛ پس من عاشق شرابم که ازو می نوشم و شما را نظر برقدح است. از شراب آگاه نیستید. اگر مرا قدح زرین بود مرصع به جوهر و درو سرکه باشد یا غیر شراب چیزی دیگر باشد، مرا آن به چه کار آید؟ کدوی کهنه شکته که درو شراب باشد به نزد من به از آن قدح و صدقچان قدح.»

وی در مشنوی معنوی (۴۲۱/۴) نیز به این سنت اشاره کرده است:

چون همی دانست مؤمن از عدو؟
چون همی دانست می راز کدو؟
ناآشنایی با این سنت ها و آداب و رسوم، گاهی فهم متون ادب فارسی را دشوار می کند. از این رو یکی از پایه های درست فهمیدن متون فارسی، آشنایی بیش تر با سنت ها و رسوم گذشته است. چنان که در این بیت حافظ (غزل ۳۱) ملاحظه می شود:

ساقی به چند رنگ می اندر پاله ریخت
این نقش ها نگر که چه خوش در کدو بیست
و یاد این بیت اقبال لاهوری (کلیات، ص ۴۴۹):